



واژه‌های ویژه دامداری در گویش گناوه

حسین جلال‌پور (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد بهبهان)

۱. مقدمه

استان بوشهر با مساحتی حدود ۲۳۱۶۷ کیلومتر مربع در جنوب ایران واقع شده است (سازمان برنامه و بودجه استان بوشهر ۱۳۷۵: ۱۲). این استان، از شمال، به استان خوزستان و قسمتی از استان کهگیلویه و بویراحمد؛ از شرق، به استان فارس؛ از جنوب شرقی، به قسمتی از استان هرمزگان؛ و، از جنوب غرب، به خلیج فارس محدود است. (حمیدی ۱۳۸۰: ۵۵۰). شهرستان گناوه در قسمت شمالی استان بوشهر واقع است و، از لحاظ جمعیتی، پس از شهرستان بوشهر و دشتستان، بزرگ‌ترین شهرستان این استان است (همان: ۵۵۰). این شهرستان دارای دو بخش، دو شهر و دو دهستان است (معاونت برنامه‌ریزی استانداری بوشهر، ۱۳۸۵).

رکن اصلی و اساسی اقتصاد در این منطقه، این روزها، دریانوردی و دادوستد با کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس به‌خصوص دبی به وسیله جهاز /jæhaz/ (کنج) است؛ اما در گذشته دامداری در کنار ماهیگیری و کشاورزی ممر درآمد و یکی از راه‌های امرار معاش ساکنان این منطقه را تشکیل می‌داده است.

۲. جغرافیای گویش گناوه‌ای

گویش این منطقه از شاخه شمالی گویش‌های استان است (حاجیانی ۱۳۸۳: ۷). گناوه، با توجه به موقعیت جغرافیایی و اقتصادی، همواره محل آمدو شد و سکونت مهاجران از مناطق دیگر بوده است؛ از اعراب مهاجر جنوب ایران، که اکنون اکثر ساکنان محله سرخور /særxur/ این شهر را تشکیل می‌دهند تا دشتی‌ها که از منطقه‌ای به همین نام، از قسمت جنوب استان، به این مکان کوچ کرده‌اند. همین مهاجرت‌ها باعث به وجود آمدن چند گویش متفاوت در این شهر شده است: گویش ساکنان سرخور، به سرخوری و گویش دشتی‌ها به دشتیاتی /dæštīyati/ معروف است. گویش محله سرخور به گویش شهر بوشهر شباهت‌هایی دارد و البته، به خلاف نام محله عربی آن، هیچ خویشاوندی با عربی ندارد. اما گویشی که به نام گناوه‌ای شناخته می‌شود گویشی است که ساکنان اصلی این شهر که از منطقه حیات‌داوود /hæyat davud/ هستند و نیز لیراوی /liravi/‌ها، که همسایه آنهایند و امروز تقریباً بیش از نیمی از جمعیت شهر را تشکیل می‌دهند، به آن گفت‌وگو می‌کنند. حیات‌داوود از منطقه‌ای به نام چهارروستایی در ۲۵ کیلومتری گناوه شروع می‌شود و تا روستای بَنگ /bæng/ ادامه پیدا می‌کند. در مجاورت آن، از روستای شیرونک /širunæk/ تا روستای عامری، (در گویش مردم، امری /omæri/)، در ده کیلومتری پس از دیلم نیز، منطقه لیراوی است، که هر دو منطقه جمعاً نزدیک به صد آبادی دارند. شهر بندر ریگ از این محدوده گویشی بیرون است، زیرا گویش آن مقداری با گویش مورد گفت‌وگو متفاوت است.

لیراوی در سده‌های ششم و هفتم نام یکی از طوایف مقتدر لر بزرگ بود که مناطق تصرف‌شده آنها در نواحی ساحلی و کوهستانی که کیلویه، به تدریج، از قرن هشتم به بعد، به این نام شهرت یافت. نام دهستان لیراوی در شهرستان دیلم باقی‌مانده نام و حضور آن طایفه در این سرزمین است (خلیفه‌زاده ۱۳۸۲: ۱۲۱). لیراوی نام یکی از ۲۹ یا ۲۸ طایفه مشهور و برجسته لر بزرگ در دوره سلجوقیان و دوره مغول بوده است (همان‌جا). ساکنان حیات‌داوود نیز، آن‌گونه که مطلعین محلی می‌گویند، از منطقه خرم‌آباد به اینجا آمده‌اند.

۳. روش تحقیق

گردآوری اطلاعات به روش میدانی و بر پایه مشاهدات نگارنده انجام شده است. آشنایی نگارنده با گویش گناوه محکی است بر صحت کاربرد واژه‌ها. در این تحقیق، از روش گفت‌وگو با گویشوران و ضبط داده‌ها استفاده شده است. جامعه بررسی شده شامل چوپانان، گلّه‌داران و کسانی بوده است که به صورت مستقیم با دام سروکار دارند. مواد این پژوهش در محدوده جغرافیایی دشت لیراوی و منطقه حیات‌داوود جمع‌آوری شده است. مصاحبه‌ها، همه، با افراد بومی و ساکنان اصیل در روستاهای این مناطق انجام شده است. در این تحقیق، با بیش از ۳۰ گویشور در گروه‌های سنی ۳۵ تا ۷۵ سال، مرد، کم‌سواد و بی‌سواد مصاحبه به عمل آمده و داده‌ها بر روی نوار ضبط و پس از آن آوانگاری شده است.

۴. نام‌های دام

۴.۱. نام‌های گوسفند بر اساس شکل ظاهری (رنگ پشم، شکل گوش، شاخ و دنبه)
آردی /*ardi*/: به گوسفند بور /*bur*/ (قرمز) مایل به سفید گویند.
آبسه /*æbsæ*/: گوسفندی که از زیر گلو تا شکم پشم نداشته باشد. ورکوسه (کوسه) نیز گفته می‌شود. این نوع گوسفند معمولاً دارای شیر زیادی است.
آربی (عربی) /*æræbi*/: گوسفندی است که دنبه آن آویزان است.
آرقی /*æræqi*/: نژادی از گوسفند است دارای صورت باریک و دنبه کوچک.
بختیاری /*bæxtiyari*/: نژادی از گوسفند است که دارای دنبه‌ای دو تکه است. دنبه این نوع گوسفند تقریباً از وسط به دو نیم شده است.
برشه /*bersæ*/: گوسفندی است با بدن سفید و صورت سیاه و گوش بزرگ. کربریشه و بریشه نیز گفته می‌شود.
بور /*bur*/: گوسفندی که تمام بدن و سر و صورتش قرمز رنگ است.
بور آربی /*bur-æræbi*/: گوسفندی است با رنگ نخودی، قد بلند و دنبه دراز.

بورچال /bur-čal/ :گوسفندی است دارای بدن قرمز و صورت سفید.
پامیلی /pamili/ :گوسفندی است که بدنش قرمز رنگ و ساق پایش سفید باشد.
پیسه /pisæ/ :گوسفندی که بر روی بدنش خال‌هایی به رنگ سیاه یا سفید یا قرمز دارد. این خال‌ها، که با رنگ اصلی بدن تفاوت دارند، ممکن است در هر کجای بدن باشد.
ترکی /terki/ :تلفظ گویشی ترکی است. گوسفندی است با دنبه‌ای بزرگ‌تر از معمول، قالبی و به شکل عدد هشت.
چارقلم سفید /čarqælæmsæfið/ :گوسفندی است که رنگ بدنش سیاه و، از زانو به پایین، هر چهار دست و پایش سفید باشد.
چال /čal/ :گوسفندی که رنگ بدنش سفید باشد.
دبر /debær/ :گوسفندی است دونزاده با دنبه‌ای از وسط به دونیم شده.
زال /zal/ :گوسفندی است که رنگ تمام بدنش سفید باشد.
زنگی /zængi/ :گوسفندی که دارای رنگ قهوه‌ای مایل به سیاه باشد.
سرگتو /særgotu/ :در این گویش، گت به معنی «بزرگ» است. سرگتو صفت گوسفندی است که جثه کوچکی دارد و سرش نسبت به بدن آن بزرگ‌تر است.
سفید /sæfid/ :گوسفندی است دارای صورت بسیار کوچک و گرد.
شاخ‌دار /šaxdar/ :گوسفندی را گویند که شاخ داشته باشد.
غذه /γæðæ/ :گوسفندی است با بدن سفید و سر و گردن سیاه. غری نیز گفته می‌شود.
قت /qot/ :گوسفندی است بدون گوش.
کال /kal/ :گوسفندی است که رنگ تمام بدنش سیاه باشد.
کال‌چال /kal-čal/ :گوسفندی که قسمتی از بدنش سفید و قسمتی نیز سیاه باشد.
کال‌غره /kal-γæræ/ :گوسفندی است با بدن سیاه و صورت سفید.
کال‌مله /kalmæ:læ/ :گوسفندی است سیاه مایل به سفید.
کاوی آرَبی /kavey æræbi/ :نژاد عربی کاوه.
کُپَل /کُپَل /kopol/topol/ :گوسفندی است با دست و پای کوتاه. این صفت پس از نام همه انواع گوسفندهایی می‌آید که دست و پای کوتاهی داشته باشند.
کره‌بور /kæræbur/ :گوسفندی است با بدن قرمز، صورت قرمز و گوش کوتاه.

کره برشه /kæræberšæ/: گوسفندی است با بدن سفید صورت سیاه و گوش کوتاه.
کره زال /kæræzal/: گوسفندی است با بدن سفید، صورت سفید و گوش کوتاه.
کره کال /kærækal/: گوسفندی است با بدن سیاه، صورت سیاه و گوش کوتاه.
کره گرهمه /kæræ gærhæ/: گوسفندی است با بدن سفید، صورت قرمز و گوش کوتاه.
کُل /kol/: گوسفندی است که دنبه آن کوتاه باشد. این صفت بر سر نام همه انواع گوسفندها با هر رنگی می‌آید؛ مثلاً کُل بورچال، کل کال
کُهو /kæhu/: گوسفندی است با پشم آبی روشن مایل به خاکستری.
گرهمه /gærhæ/: گوسفندی است به رنگ سفید و صورت قرمز.
گوش بلگه /gušbælgæ/: گوسفندی که گوش‌هایش پهن باشد.
گوش پُشت /gušpošt/: گوسفندی که گوش‌هایش به سمت عقب باشد.
هُل /hol/: گوسفند بدون شاخ.

۲.۴. نام‌های گوسفند بر اساس سن

بَرَنَدیل /bærændil/: گوسفندی که هنوز نرزیده باشد و در ابتدای زاییدن است؛ بره شش ماهه.
بَره دج /bærædej/: بره شیرخواره‌ای که مادرش دوباره زاییده باشد و نتواند از شیر آن بخورد.
بَره کاوه /bærækavæ/: گوسفند نر یک ساله.
پیرمیش /pirmiš/: گوسفند پیر هفده هجده ساله.
غوچ /γuč/: گوسفند نری که سنش از چهار سال کمتر باشد.
غوچ کانه /γučkanæ/: گوسفند نری که قدرت جفت‌گیری کامل دارد.
کاوه /kavæ/: گوسفند نر یک تا سه ساله.
کَفته /kæftæ/: گوسفند هفت ساله‌ای که دندان‌هایش ریخته باشد.
مِنَدال /mendal/: گله گوسفند و بزهای شیرخوار زیر شش ماه.

۳.۴. نام‌های بز بر اساس شکل ظاهر (مو، شکل گوش، شاخ و...)

آذانی /æðani/: بز است بی‌مو، با گوش دراز و دست و پای باریک. این نوع بز همیشه کم‌مو و رنگ آن متمایل به قرمز است.

الوس /*ælus*/: بزی که رنگ بدن آن کاملاً سفید باشد. همچنین ممکن است سر و سینه یا گردن آن سیاه باشد.
اُوزه /*owzæ*/: بز سیاه با گوش سفید. بر روی صورت این بز دو خط سفیدرنگ وجود دارد.

بَل اُوزه /*bæl-owzæ*/: مشخصات اوزه را دارد با گوش پهن.
بَل سه /*bæl-se*/: بزی است که بدنش کاملاً سیاه باشد و گوشش بزرگ.
پسه /*pisæ*/: بزی است که بدن آن سیاه است و دو یا سه نوار سفیدرنگ شبیه به کمر بند دور بدنش دارد.

تال /*tal*/: بزی که موی بدن آن سبز لجنی باشد.
تال گوش پَنو /*talgušpæ:nu*/: بز تال با گوش بزرگ به اندازه حدود بیست سانتی‌متر.
جَبور /*jæbur*/: بزی است که بدنش کاملاً سیاه باشد و صورتش قرمز یا زرد.
چال /*čal*/: بزی که تمام موهایش سفید باشد.

خارگی /*xargi*/: بز کم‌مو؛ اذانی؛ بز گرمسیری.
شاخ پَن /*šaxpæ:n*/: بزی که شاخ‌هایش از حد متعارف پهن‌تر باشد.
شاخ رَک /*šax-rek*/: بزی که شاخ‌هایش برجسته و رو به بالا باشد.
شِکری /*šekæri*/: بزی که رنگ بدن آن قرمز روشن باشد.

شِکری سرخ /*šekæri serx*/: بزی که بدنش کاملاً قرمز رنگ باشد.
شَه‌از /*šehaz*/: پازن جلودار گله. این دام از نظر جثه از دیگر دام‌های گله بزرگ‌تر و سرزنده‌تر است. نَهاکش /*næhakaš*/ نیز گفته می‌شود.

کُر اُوزه /*kor-owzæ*/: مشخصات اوزه را دارد با گوش کوچک.
کُر چال /*korčal*/: بزی است با بدن سیاه و صورت یا پیشانی سفید.
کُر سه /*kor-se*/: بزی است که بدنش کاملاً سیاه باشد و گوش آن کوچک.
کُله گوش /*kolæguš*/: بزی که یک گوش بیشتر ندارد.

کَمری /*kæmæri*/: بزی با موی سیاه‌رنگ که نواری به رنگ سفید یا زرد در دور کمرش دارد.

کُله گوش /*golæguš*/: بزی که به گوشش کُله آویزان باشد.

گوش‌بلیتی /*gušbæli*/: بزی که گوشش به اندازه دو سانتی‌متر است. این نوع گوش در همه انواع بز دیده می‌شود.
گوش‌گُر /*guškor*/: بزی که گوشش بسیار کوچک باشد. این نوع بز در بین همه انواع بزها یافت می‌شود.
نژدی /*næždi*/: نژادی از بز با موی قرمز رنگ و گوش‌های بلند.
هَل /*hol*/: بز بدون شاخ.

۴.۴. نام بز بر اساس سن

پازَن /*pazæn*/: بز نر. این نوع بز، هنگام جفت‌گیری، پا به زمین می‌کوبد.
تکه /*tækæ*/: بز نر یک تا دو ساله.
چَغَل /*čæyæl*/: بز نر یک تا یک‌و‌نیم‌ساله که تازه قدرت جفت‌گیری پیدا کرده است.
کَره /*kæ:rae*/: بزغاله‌ای که سنش کمتر از یک سال است.
تیشتر /*tištær*/: بزی که هنوز نرزیده باشد.
شیشک /*šišæk*/: بزی که هنوز نرزیده باشد.

۵. واژه‌های مربوط به جفت‌گیری، زایمان و تولد دام

اَوَسَن /*avesæn*/: آبستن.
انداختَن /*endaxtæn*/: سقط شدن دام در شکم مادر.
بَر /*bær*/: حیوانی که احساس می‌کند احتیاج به جفت‌گیری دارد.
بَر خَرَدَن /*bær xærdæn*/: حامله شدن.
بَر داَدَن /*bær daðæn*/: مساعد کردن موقعیت برای جفت‌گیری دو دام.
بَهاره /*bæharæ*/: گوسفندی که بین ماه‌های اسفند تا اردیبهشت به دنیا آمده باشد.
پاییزه /*paizæ*/: گوسفندی که در پاییز به دنیا آمده باشد.
پوره /*puræ*/: موادی که به همراه منی، هنگام نزدیکی، از بدن دام بیرون می‌آید.
جُمَلی /*jomoli*/: دوقلو.
جیلَمه /*jilomæ*/: گوسفندی که در اردیبهشت به دنیا آمده باشد.

چِپَش /čæpeš/ پازنی که آن را اخته کرده‌اند و قادر به جفت‌گیری نیست.
چله‌زا /čelæza/ گوسفندی که در زمستان، بین ماه‌های دی تا اسفند، به دنیا آمده باشد.
زایمون دررفته /zaymun-dær-ræftæ/ گوسفندی که در جایی به جز گله خود زایمان کرده باشد.

ساوه‌زا /savæza/ گوسفند تازه به دنیا آمده، خواه نر یا ماده.

سِل /sel/ بوی بد منی پازن هنگام جفت‌گیری.

قَسِر /qæser/ گوسفند نازا.

کِر /kelær/ همان گوسفند پاییزه است؛ گوسفندی که در یکی از ماه‌های پاییز به دنیا آمده باشد.

گوون‌nade /guwænnadæ/ گوسفندی که زمان زاییدنش نزدیک باشد.

لیوون /leyvun/ جفت نوزاد به دنیا آمده.

مِمباف /mæmbaf/ مواد شفاف و شیری‌رنگی که دور بدن دام تازه به دنیا آمده پیچیده شده است.

نورِهاله /næværhælæ/ گوسفندی که پیش از زمان موعود به دنیا آمده باشد.

وابِر /vabær/ جفت‌گیری دوباره دامی که در بار اول، جفت‌گیری ناموفقی داشته است.

۶. واژه‌های مربوط به چرا بردن و آب دادن دام

آخِرِه /axeræ/ جای نوشیدن آب و علف دام.

بُر /bor/ دسته‌دسته کردن گله، برای سهولت در آب خوردن.

بویِ /bowi/ صوتی است برای برگرداندن گوسفندی که از گله جدا شده باشد.

پَسِه‌اَو /pæsæ-ow/ غروب؛ پس از آب خوردن؛ زمانی که گله از چرا برگشته باشد.

چارسِن /čaresæn/ چرا کردن.

چارتَاذَن /čarænadaæn/ چراندن گله.

چه‌گِه /čæ:-gæ:/ محل چاه‌های روستا در کنار هم.

خِلت /xelt/ قاطی شدن دو گله متفاوت.

داغِل /dayel/ قاطی شدن دو گله متفاوت.

دِرْاؤُ /der-ow/ صوتی که با آن دام را ترغیب به آب خوردن می‌کنند.
دِرِی /dery/ صوتی برای برگرداندن گوسفندانی که از گله جدا شده‌اند.
رِو داڈَن /row-daðæn/ حرکت دادن گله.
شُؤ سَرا (صحرا) /šow-sæ:ra/ در فصولی از سال که گرمی هوا مانع از بیرون بردن گله در روز می‌شود، آنها را شب‌هنگام به چرا می‌برند. این به چرا بردن شبانه را شُؤسَرا می‌گویند.
غَریبه /ɣæribæ/ صوتی برای جدا کردن و بیرون راندن دو گله بز از هم.
گُمه‌چارنی /komæ-čarni/ چراندن گله، بین دو غله، به صورتی که به گندم‌ها آسیب نرسانند.
گِرِه /geræ/ صوتی برای جدا کردن و بیرون راندن دو گله گوسفند از هم.
گله‌اؤُ /gælæ-ow/ زمانی قبل از ظهر (نزدیک ساعت ده) که هنگام آب خوردن گله است.
لِنگ /leng/ بز شکمو.
لَهه /læhæ/ گوسفندی که سیر نشده و علوفه‌ای هم برای خوردنش باقی نمانده باشد.
هَیچ /heč, hič/ صوتی برای به حرکت در آوردن گوسفندان.
هِنخ /hex/ صوتی برای به حرکت در آوردن بزها.
هُؤز (حوض) /howz/ ساختی استوانه‌ای شکل از سیمان یا گچ که، در آن، به گله آب می‌دهند.
هیه، ییه /heyæ, yeyæ/ صوتی برای بازگرداندن بز یا بزهای جدا شده از گله.

۷. صفات مربوط به دام

پازن گله‌گردو /pazæn gælæ-gærdu/ پازنی که در گله قرار نمی‌گیرد و به گله‌های دیگر می‌رود.
پازن زتو /pazæn zænu/ پازنی که به دیگر بزها حمله می‌کند و به آنها آسیب می‌رساند.
پَرگَرِد /pærgærd/ بزى که بیرون از گله راه برود. به این بز چپ‌گرد نیز می‌گویند.
تور /tur/ گوسفندی که از انسان می‌ترسد.
پازدَن /pazæðæn/ حیوانی که خسته شده و قادر به ادامه دادن راه نیست.
دِپَشَمه /depæšmæ/ بره‌ای که دو سال پشمش بریده نشده باشد.

شور /*šever*/: صفت دنبه گوسفند است به معنی «بسیار آویزان».
کاوی گله‌گردو /*kavey gælægærdu*/ کاوه‌ای که در گله خود قرار و سکون نمی‌گیرد و مدام به گله‌های دیگر می‌رود.
کِرِه /*ke:ræ*/: بز بدجنس. سن این بز زیاد است و در این کار با تجربه.
نه‌نر نه‌ماده /*nænær næmaðæ*/: گوسفندی است که بیشتر به ماده (میش) شباهت دارد، اما خشتی است.
یه‌بُرِه /*yæboræ*/: گوسفندی که یک سال پشمش بریده نشده باشد.

۸. واژه‌های مربوط به نگهداری و خرید و فروش دام

بیزِه /*beyzæ*/: واحد پولی که در معامله دام ردوبدل می‌شود.
پَشم‌بُرُون /*pæšborun*/: هنگام بهار که پشم گوسفندان را می‌برند.
پَشمینه /*pæšminæ*/: واحد شمارش گوسفند.
تَپَرِه /*tæpæræ*/: جای زمستانه دام که از آنها، در مقابل باد و باران، محافظت می‌کند.
جَلَّاب /*jællab*/: چند حیوان که هر یکی از گله‌ای جداگانه باشد و قابل فروش.
جَلَّاب‌خَر /*jællabxær*/: کسی که کارش خرید و فروش دام است.
جَلَّابی /*jællabi*/: گله غیریکدست.
شِشْتَن /*šeštæn*/: عمل شست‌وشوی پشم گوسفندان، قبل از بردن، به منظور فروختن.
فَذا /*fæða*/: سوا کردن دام‌ها بعد از شراکت دو نفر در گله‌داری.
قَاش /*qaš*/: آغل.
کَلِه‌مِنْدال /*kolæmendal*/: جای نگهداری و محافظت از بزغاله‌ها و بره‌ها.
گُر /*gor*/: سایبان تابستانه دام که با علف و چوب ساخته می‌شود.
گِل‌سِلی /*gelse:li*/: گلی قرمز رنگ که هنگام پاییز، اوایل مهرماه، هنگامی که ستاره سهیل می‌درخشد، برای جلوگیری از چشم‌زخم، به پشم دام می‌زنند.
گله‌دون /*gælædun*/: سوله‌مانندی که برای استراحت دام درست می‌کنند.
میینه /*miinæ*/: واحد شمارش بز.
نیمه‌پیلی /*nimæpili*/: شراکت در نگهداری دام؛ بدین صورت است که صاحب گله که

توانایی نگه‌داری دام را ندارد. نیمی از گله را با یک نفر دیگر شریک می‌شود. شریک دوم اگر، در اوّل شراکت، قیمت نصف گله را بپردازد، مخارج نگهداری بر عهده دو نفر است، اما اگر پرداخت پول را به زمان اتمام شراکت موکول کند، مخارج بر عهده‌اش خواهد بود.

نیمه‌مفتی /nimæmofti/: نوعی شراکت در نگهداری دام. قراردادی بین دو نفر است که، با آن، شخصی متعهد می‌شود، در مدتی معین که بین سه تا پنج سال است، از گله‌ای نگهداری کند. پس از اتمام قرارداد، نیمی از گله به نگهدارنده می‌رسد، بدون اینکه پولی پرداخت کند.

۹. واژه‌های مربوط به شیر و متعلقات آن

بادیه /baðiya/: ظرف مخصوص دوشیدن شیر.

تری /teri/: بزغاله‌ای که، برای ممانعت از شیرخوردن، آن را بسته باشند.

چپر /čæper/: گوسفندی که بچه‌اش مرده است، ولی هنوز شیر برای دوشیدن دارد.

دایر /dabor/: جدا کردن بره از مادر، برای اینکه شیر او را نخورد، و فرستادن آن به گله‌های دیگر.

دختن /doxtæn/: دوشیدن.

دهنو /dæhænu/: بره‌ای که مادرش به او شیر نمی‌دهد و باید به او شیر داد.

شیرخر /širxær/: بزی که شیر خودش را می‌خورد.

شیردز /širdez/: بزی که اجازه نمی‌دهد شیرش را بدوشند.

کابُر /kabor/: بزغاله‌ای که از مادرش جدا کنند تا شیر او را نخورد. برای این کار، چوبی در دهان و روی زبان بزغاله قرار می‌دهند و دو سر آن را با طنابی به شاخ حیوان می‌بندند تا قادر به مکیدن پستان مادر نباشد و به این ترتیب، رفته‌رفته از شیر گرفته شود.

کابُرلیس /kaborlis/: بزغاله‌ای که، با وجود کابُر بودن، باز هم، با شیطنت، از مادر شیر بدزدد.

گُوگُوَر /gowguwær/: بزی که اجازه نمی‌دهد تمام شیرش یک‌باره دوشیده شود و باید در دو مرحله آن را دوشید.

گوون پیچ /*guwæn-pič*/ بریده باریک پارچه که دور سر پستان گوسفند می‌پیچند که مانع شیر خوردن بره شود. گاهی، برای این کار، با کمک خمیر، نوک پستان را با پشم می‌پوشانند.

۱۰. واژه‌های مربوط به اجزای بدن دام

بُت /*bot*/ گلو.

بُنرون /*bon run*/ انتهای ران.

پا /*pa*/ پا.

پَس مازه /*pæs mazaæ*/ ستون فقرات.

پَشکِل /*peškel*/ فضله دام.

پُفی /*pofi*/ شش.

پوز /*puz*/ بینی.

پوس /*pus*/ پوست.

په /*pe*/ چربی.

تیه /*tiyæ*/ چشم.

جی‌یر /*jijær*/ جگر.

چنه /*čænæ*/ چانه.

چیل /*čil*/ دهان.

خَس /*xæ:s*/ استخوان.

دَس چَپَک /*dæsčæpæk*/ طحال.

دل /*del*/ قلب.

دِندون /*dendun*/ دندان.

دَس /*dæ:s*/ دست.

دیمه /*dimæ*/ دنبه.

ریدو /*ridu*/ روده.

زَوُن /*zæwon*/ زبان.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سُمب /somb/: سم.

سُمبَلوک /sombæluk/: برجستگی‌ای که مقداری بالاتر از سم دام است.

شاخ /šax/: شاخ.

شونه‌کن /šunækæn/: استخوان کتف. (محل‌ها بر این باورند که این استخوان باید دور انداخته شود، زیرا روی آن طلسم می‌نوشته‌اند).

شیردون /širdun/: معده کوچک حیوان در دام شیرخواره.

شیفه /šifæ/: نوک پستان.

قَلَم /qælæm/: دست و پای دام.

کَلِیته /kelitæ/: زائده‌ای کوچک در پایین دنبه گوسفند.

کَم /kom/: شکم.

گُرداله /gordalæ/: کلیه.

گُله /golæ/: آویزه‌ای که زیر گلوی برخی از گوسفندان است.

گُند /gond/: تخم و بیضه.

گوون /guwæn/: پستان دام.

گوون‌کور /guwæn-kur/: سوراخی از پستان که شیر از آن بیرون نمی‌آید.

مازه /mazæ/: کمر.

۱۱. فرآورده‌های شیری

اُوکَشکِ دو /ow-kæšk-e du/: دوغی که با ساییدن کشک در ظرفی مخصوص، به وسیله دو چوب، و با اضافه کردن متناوب آب، در چند مرحله، به دست می‌آید.

پَنیر /pæmir/: پنیر.

تِیور /tiver/: پس از پختن شیر، اجازه می‌دهند مقداری ولرم شود؛ پس از آن، یک کاسه ماست به آن اضافه می‌کنند و آن را با چیزی شبیه به پتو و امثال آن گرم نگه می‌دارند. سپس، آن را به دوغ تبدیل می‌کنند و کره آن را می‌گیرند و دوغ را دوباره می‌پزند و اجازه می‌دهند ته‌نشین شود. آب آن را دور می‌ریزند و ماده ته‌نشین شده را در کیسه می‌ریزند و آن را آویزان می‌کنند تا مقداری از آب آن بچکد. آنچه

حاصل شود تیور است که، در زمان خوردن، آن را با مقداری آب خیس می‌کنند و با خرما می‌خورند.

جل‌پوش /jelpuš/: زمانی است که شیر گرم‌شده را پتوپیچ می‌کنند.

چیتِه /čitæ/: مایهٔ ماست.

هلوا خُشکو /hælvə xošku/: تیور خشک‌شده را آسیاب می‌کنند و با خرما مخلوط می‌کنند و تبدیل به حلوا می‌کنند.

خُشکو /xošku/: تیور خشک‌شده.

دو /du/: دوغ.

دوُبُرِه /duboræ/: تیوری است که هنوز در کیسه نکرده‌اند.

دووا /du-wa/: آش دوغ. این آش با برنج یا جو درست می‌شود.

روغن خَش /ruvæn-xæš/: روغن حیوانی.

سَرده‌بُندو /særdæ-bondu/: کره را داغ می‌کنند و گندم آسیاب‌شده را به آن اضافه می‌کنند تا به مدت ۱۵ دقیقه بپزد، سپس روغن آن را می‌گیرند؛ باقیمانده و ته‌نشین‌شدهٔ آن سرده‌بندو است.

شیربرنج /širberenj/: شیربرنج.

شیرمَشْتک /širmæštæk/: شیر دام پس از روز سوم زایمان.

کَرِه /kæræ/: کره.

کَشک /kæšk/: تیور گلوله‌شده را می‌گویند.

لوی /levi/: اولین شیری که پس از زایمان دام به دست می‌آید.

نون شیرین /nun-šerin/: نان شیرین.

ماس /mas/: ماست.

مایه /mayæ/: ماده‌ای که با آن ماست و تیور درست می‌کنند.

۱۲. بیماری‌ها و وابسته‌ها

آوله /avelæ/: آبله. این نوع زخم درون شکم دام به وجود می‌آید.

آبوتور /æbutævær/: بیماری‌ای که، در اثر آن، دام مدام رم می‌کند و به زمین می‌افتد.

آلفی /*ælæfi*/ بیماری‌ای که در اثر پرخوری در دام ایجاد می‌شود و حیوان، در حالی که به نظر می‌رسد در سلامت کامل است، ناگهان می‌میرد.

پارچی سِرَخ /*parčey serx*/ پارچه‌ای قرمزرنگ که به دم بز، هنگامی که حیوان به بیماری اسهال مبتلاست، می‌بندند.

پیچ کِرَدَن /*pič kerdæn*/ سروته شدن جنین در شکم دام.

تَوَقَه /*tævəqæ*/ بی‌حس شدن دست و پای دام. این بیماری واگیردار است.

در /*der*/ بیماری‌ای که در اثر آن دام نمی‌تواند از راه بینی نفس بکشد.

دَم زَدَن /*dæm zæðæn*/ حالتی در گوسفند که پشم بدن خود را می‌خاراند و می‌خورد.

رِه /*re*/ مریضی اسهال در گوسفند که باعث رقیق شدن مدفوع و چسبیدن آن به بدن حیوان می‌شود.

زَرَدَک /*zærdæk*/ یرقان.

زَرَدیون /*zærdiyun*/ یرقان.

سِپُل /*sepol*/ فضله بزرگ‌تر از معمول که، هنگام بهار، بر اثر پرخوری دام ایجاد می‌شود.

سَر‌آوردَن /*sær averdæn*/ بیماری گلو در گوسفند.

سَقابَه /*seqabæ*/ گلی که، با آن، جای زخم ناشی از گاز گرفتن گرگ در زیر گلوی دام را می‌پوشانند تا بهبود یابد.

سِک /*sek*/ حالتی که با آن دررفتگی شانه دام را درست می‌کنند.

شِشْکَه /*šeskae*/ حشره‌ای سفیدرنگ شبیه شپش که در بدن بز تولید می‌شود.

قَبز (قبض) /*qæbz*/ یبوست.

قَنَرَه /*qænqaræ*/ بیماری‌ای که، در اثر گرما، در جگر دام به وجود می‌آید.

کَپَلک /*kæpælæk*/ کرمی که در جگر دام رشد می‌کند.

کَپَه /*kæpæ*/ تنگی نفس.

کِرَنه /*kernæ*/ کنه. در موضعی از بدن که در معرض نور آفتاب نیست پیدا می‌شود.

کُرُو /*korow*/ تاولی که در بیرون بدن دام به وجود می‌آید.

کَمبیل /*kaembil*/ مدفوع گوسفند که، در اثر ابتلا به اسهال، رقیق می‌شود و به پشم می‌چسبد.

گر /gær/ بیماری‌ای که، در اثر آن، پشم گوسفند می‌ریزد.
گوون وِرداشتن /guwæn-værdaštæn/ مریضی پستان.
مِره /meræ/ کرمی که در کمر دام — عمدتاً نر — به وجود می‌آید.
می خَرَک /mixæræk/ مویی که بین شکاف سم رشد می‌کند و باعث به وجود آمدن
زخم در آن موضع می‌شود.
نارومی /narumi/ انگل.
هاری /hari/ حالتی در دام پس از اینکه توسط حیوانی هار گاز گرفته می‌شود.

۱۳. واژه‌های متفرقه

ارجینی /ærjini/ چوب چوپان.
آری /æ:ri/ لباس چوپان.
چِرِه /če:ræ/ قیچی بزرگ که با آن پشم گوسفند را می‌برند.
جَلِه /jælæ/ پستان‌بند دام.
کَلاک /kælak/ چوبی که چوپان همراه خود دارد.
کَلک /kælæk/ نوعی دیگ که با گل درست می‌کنند و زیر آن هیزم می‌گذارند و
فرآورده‌های حیوانی را با آن داغ می‌کنند.
زنگل /zængol/ زنگوله.

منابع

- حاجیان، فرخ، ۱۳۸۳، «واژه‌های ویژه کشتی و کشتی‌رانی در گویش بوشهری»، گویش‌شناسی، ج ۱، ش ۲، ص ۷-۱۶.
حمیدی، سیدجعفر، ۱۳۸۰، فرهنگنامه بوشهر، تهران.
خلیفه‌زاده، علیرضا، ۱۳۸۲، هفت شهر لیراوی و بندر دیلم، بوشهر.
سازمان برنامه و بودجه استان بوشهر، ۱۳۷۵، ش ۱۵۸.
معاونت برنامه‌ریزی استانداری بوشهر، ۱۳۸۵.